



## چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او\*

غلامعلی حدّاد عادل

چهره مولانا، در چشم کسانی که او را می‌شناسند، در همه جای جهان، چنان که باید، چهره‌ای عرفانی است. تصویر او تصویر انسانی است روحانی و معنوی که شکوه و جلال قدسی همچون هاله‌ای به گرد رخسار او حلقه زده است. شخصیت او، به دریایی عمیق و زلال می‌ماند که امواج بلند و سرکش عشق در آن، دم به دم، طوفان به پا می‌کند. این تصویر عمدتاً از کتاب گران‌سنگ مثنوی او و دیوان غزلیات شورانگیز شمس حاصل شده است. اما مولانا را علاوه بر مثنوی و دیوان شمس و فیه ما فیه و مجالس سبعة، کتاب دیگری نیز هست که همانا مکتوبات اوست، مجموعه یکصد و پنجاه نامه کوتاه و بلند به جامانده از او که به ما کمک می‌کند تا تصویری را که از شخصیت او در ذهن داریم برجسته‌تر و کامل‌تر سازیم.

مکتوبات مولانا بارها در ترکیه و ایران به چاپ رسیده است. مرجع ما در این مقاله آخرین چاپ این کتاب است که به تصحیح دکتر توفیق ه. سبحانی و ویرایش احمد سمیعی به سال ۱۳۷۱ به همت مرکز نشر دانشگاهی در تهران چاپ و منتشر شده است و دو مقدمه عالمانه از شادروان عبدالباقی گولپینارلی و دکتر فریدون نافذاوزلوق در

---

\* متن سخنرانی دکتر حدّاد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی که صبح روز چهارشنبه ۸۰/۷/۱۸ در «هم‌اندیشی مولانا جلال‌الدین رومی» (استراسبورگ، ۱۸-۲۰ مهر ۱۳۸۰ / ۱۰-۱۲ اکتبر ۲۰۰۱) خوانده شد. گزارش این هم‌اندیشی در بخش اخبار همین شماره آمده است.

آغاز و نیز چند فهرست و نمایه در پایان کتاب بر فواید آن افزوده است.<sup>۱</sup> چنان که افلاکی در مناقب العارفین می نویسد، مولانا روزانه ده دوازده نامه می نوشته و، بنابراین، بر جای ماندن این تعداد نامه، از میان نامه های بسیاری که وی می نوشته، تعجب آور نیست.<sup>۲</sup> از این نامه ها به روشنی معلوم می شود که مولانا عارفی گوشه گیر و فراری از مردم و بی خبر از واقعیات و مسائل و مشکلات جامعه نبوده بلکه با تن و گوشت و پوست و خون خود در میان مردم می زیسته و با آنان در زندگی روزمره شریک و همراه بوده است. در این نامه ها، ما با مولانایی روبه رو هستیم که، مانند سایر مردم، غم و شادی و تلخی و شیرینی و سختی و آسانی روزگار را می بیند و می چشد و تحمل می کند، با دوستان خود، در نامه هایی که اخوانیات اوست، اظهار دوستی و محبت و درد دل می کند و از آنان برای رفع گرفتاری های خود و دیگران کمک می خواهد. مولانا در روزگار خویش در قونیه و در همه بلاد روم صاحب احترام و عزت بوده و ارباب حاجت و مستمندان و گرفتاران، از همه سو، بر درگاه او گرد می آمده و از او کمک می خواسته اند و او را به شفاعت و وساطت برمی انگیزخته اند.

مولانا، در مکتوبات خویش، بر خلاف مثنوی، که در آن غالباً به فضایل و کمالات مطلوب آدمی نظر دارد، ناظر به واقعیات طبیعی و عرفی است و نامه های او، برخلاف غزلیات شمس، که موج دریای شوریدگی و اوج پرواز عاشقانه اوست، غالباً به حوادث و

(۱) مشخصات کتاب از این قرار است: مکتوبات مولانا جلال الدین رومی، به تصحیح توفیق ه. سبحانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۱، ۴۰۸ صفحه.

استاد احمد سمیعی (گیلانی)، که ویراستار این کتاب بوده اند، در معرفی این کتاب، مقاله ای تحت عنوان «مکتوبات مولانا جلال الدین رومی» (نشر دانش، سال سیزدهم، شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱) نوشته اند. خوانندگان این مقاله را برای آگاهی بیشتر از مزایای چاپ اخیر مکتوبات و نیز آگاهی از بافت و ساخت کتاب، به این مقاله سودمند ارجاع می دهیم. گفتنی است که گزیده ای حاوی چهل و شش نامه از مکتوبات مولانا، توسط خانم «اوا دو ویترا- می پروویچ» از چاپی که به کوشش یوسف جمشیدی پور و غلامحسین امینی در ۱۳۳۵ در تهران به طبع رسیده، به زبان فرانسه منتشر شده است. مشخصات این ترجمه از این قرار است:

Djalâl-od-Dîn Rûmî, *Lettres*, Traduction d'Eva de Vitray-Meyerovitch, Edition Jacqueline Renard, Paris 1990.

(۲) «همچنان خدمت ملک الادباء مولانا صلاح الدین ملطی رحمه الله فرمود که چون به حضرت مولانا مرید شدم می دیدم که در روزی ده دوازده رقععه به خدمت پروانه و غیره فرستاده، مساکین و اهل حاجات را روا شدی و هیچ یکی خطا نکردی.» (افلاکی العارفی، شمس الدین احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیچی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۵۵.

وقایع ایام و امور عرفی و متعارف تعلق دارد. او، در نامه‌نگاری، چون نمی‌خواهد شعر بگوید، دیگر ناچار نیست قافیه‌اندیشی کند و به همین دلیل آزادانه‌تر و راحت‌تر می‌نویسد. مکتوبات حکایت زندگی مولانای آسمانی در زمین است و در حشر و نشر با انسان‌های زمینی دیگر؛ و در حقیقت، دریچه‌ای است به زندگی خصوصی و راهی به سوی «اندرونی» او که به ما امکان می‌دهد از نزدیک تصویر و تصویری واقعی‌تر، دقیق‌تر، کامل‌تر و خصوصی‌تر از شخصیت او ترسیم کنیم. ما نیز، به همین جهت، برای این مقاله عنوان «چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او» را برگزیده‌ایم. دریچه‌ای که مولانا با مکتوبات خود به روی ما گشوده دریچه‌ای استثنایی است. اطلاعات ما از زندگی خصوصی و احوال روزمره و سوانح عمر عموم بزرگان تاریخ خود، به اندازه‌ای مختصر است که تقریباً هیچ بهره‌ای از آن عاید نمی‌شود. ما از زندگی شخصی فردوسی و نظامی و سنائی و عطار و حافظ و سعدی و ملاصدرا، هیچ آلبوم خصوصی در اختیار نداریم و مولانا جلال‌الدین، از این حیث، استثناست.

مکتوبات مولانا مکاتبات نیست که دوطرفه باشد و به نامه‌های عالمانه‌ای مانند آنچه در عالم اسلام میان ابوریحان بیرونی و ابن سینا رد و بدل شده و یا آنچه لایب‌نیتس و کلارک در مغرب‌زمین به یکدیگر نوشته‌اند شباهت ندارد. بیشتر آنها خطاب به امیران و صاحبان قدرت و شوکت نوشته شده و مراد از آنها گره‌گشایی از کار فروبسته خلق بوده است. حاجت‌های مردم، که او واسطه برآوردن آنها می‌شده، از این قبیل بوده است:

- طلب بخشودگی مالیات برای کسی که استطاعت ندارد (نامه هفدهم)
- درخواست شغل برای فرزند یکی از دوستان که بیکار مانده است (نامه هجدهم)
- تقاضا از سلطان که حسام‌الدین نامی را، که با عیالش اختلاف پیدا کرده، با زنش آشتی دهد (نامه پنجاه و هفتم)؛
- توصیه به معین‌الدین پروانه در باب کودکی مظلوم که نیمی از باغ او را مأموران دولت خریده‌اند. (نامه شصت و دوم)؛
- تقاضای عفو مجرمی که به او متوسل شده است (نامه سی و هفتم)؛
- شکایت از مأموران گردآوری مالیات که برای مغولان مطالبه مرکب و استر می‌کنند (نامه چهل و دوم)؛

— تقاضا از سلطان برای رفع ظلم و تعدی والی (نامه هشتادم):

چشم می‌دارم که به اشارت خدایگان جهان‌پناه، سکندر زمان — خلد الله ملکه — ظلم این والی و تعدی او از این کمینۀ بندگان رفع شود تا، به فراغت خاطر، ایمن چو کبوتران کعبه، به دعای دولت قاهره مشغول باشد.

— عرض حال کسی که ملک او را از او به ظلم گرفته‌اند (نامه شصت و دوم)؛  
— تقاضای پانصد درم وام برای ورثه صلاح‌الدین تا بتوانند باغی بخرند (نامه هشتاد و سوم)؛

— سفارش به امیری از امیران تا کالاهایی را که تاج‌الدین ریخته‌گر برای فروش نزد او خواهد برد بپسندد و بخرد و پولش را زود بدهد! (نامه صد و بیست و سوم):

اعلام می‌رود که حامل تحیت... تاج‌الدین... ریخته‌گر... آلات رویینه بدان طرف می‌آرد. اگر به خدمت آن شاهان... قبول آید و بخرند، توقع است که در رسانیدن بهای آن تعجیل رود و تأخیر نرود.

— توصیه به یکی از بزرگان و دولتمردان زمانه، به نام فخرالدین علی صاحب‌عطا، تا در ازدواج با بیوه شمس‌الدین یوتاش تأخیر نکند که «در تأخیر آفات است».  
(نامه صدوسی و سوم)

مولانا گهگاه از اولیای امور مملکت برای یاران و دوستان خود تقاضای شغل و مقام می‌کند، از جمله:

— از فخرالدین علی صاحب‌عطا می‌خواهد تا مشیخت خانقاهی را به حسام‌الدین چلبی واگذار کند. (نامه هفتاد و ششم)

— از تاج‌الدین معتز می‌خواهد تا امامت مسجد قراارسلان را به صدرالدین تفویض کند. (نامه هفتاد و هشتم)

چنان که گفتیم، این قبیل نامه‌ها خطاب به اولیای امور نوشته شده، از سلطان عزالدین کیکاوس گرفته تا معین‌الدین پروانه که در شوکت و قدرت دست کمی از سلاطین

نداشته<sup>۳</sup> و بسیاری دیگر از بزرگان و امیران زمانه. اما رابطه مولانا با معین‌الدین پروانه از همه صمیمانه‌تر و نامه‌های وی بدو از همه بیشتر است، چنان که از یکصد و پنجاه نامه موجود در مکتوبات، بیست و پنج نامه خطاب به معین‌الدین پروانه است. مولانا خود از کثرت مراجعات و مکاتبات با معین‌الدین پروانه آگاه است و لذا در مقام عذرخواهی خطاب به او می‌گوید:

صفت آینه ندارم در لطافت، اما سخت‌رویی آینه دارم در وقاحت و ابرام. امید است که چون از بهر خداست - جل جلاله - خالصاً مخلصاً، بر خاطر عزیز شریف لطیف ظریف ثقیل نیاید؛ و اگر آید، آن را به امید خفت رحمت الهی و مجازات ثواب نامتناهی سبک گرداند.  
(نامه صد و شانزدهم)

در یک جا نیز، نامه او به فخرالدین علی صاحب‌عطا لحنی تند و عتاب‌آلود می‌گیرد و از مشکلات درویشان و ظلمی که بر ایشان می‌رود شکایت می‌کند و می‌گوید:

جماعتی، از جهل و بی‌اعتقادی، درویشان را، که طالب‌الله‌اند، می‌رنجانند، از رندی و بی‌باکی، و به خدمت شما می‌آیند و، بازگونه، جهودانه می‌گیرند و شکایت می‌کنند... سر دیگران بشکنند و دستار دیگران برند و سر برهنه و سر بسته پیش شما آیند و منافقان دیگر را به گواهی آرند. آخر شما بنگرید در هر دو طایفه، در روش و طلب هر دو طایفه، که مناسب‌تر است ظلم و دروغ و فتنه‌انگیزی را؟... اگر می‌رویم از شهر و زحمت می‌بریم<sup>۴</sup> نمی‌گذارید، و اگر می‌نشینیم این دو سه درویش از ما نمی‌سکندند<sup>۵</sup> تا ما در فرو بندیم. ما را طاقت این ظلم نماند. باقی رای شماست، اگر روا دارید فتوی دهید. والسلام.  
(نامه پنجاه و دوم)

مخاطب شماری از نامه‌های مولانا زنان هستند - زنانی محترم که مولانا سخت بدانان حرمت می‌نهد. از جمله این زنان بانویی است که مولانا از او با لقب «فخرالخوانین» یاد می‌کند و یک بار، وقتی او بیمار است، نامه‌ای در طلب عافیت برای او می‌فرستد و یک بار، وقتی وی شفا می‌یابد، نامه‌ای حاکی از شکر و اظهار خوشحالی می‌نویسد. مولانا این بانو را با اوصاف «خوب‌اخلاق»، «فرشته‌صفات»، «زنده‌دل»، «روشن‌ضمیر»، «فخر العباد»،

۳) برای آگاهی از احوال و مقام و منزلت و سرنوشت معین‌الدین پروانه ← مکتوبات، ص ۲۸۹-۳۰۰ و نیز دانشنامه جهان اسلام، ذیل «پروانه، معین‌الدین».  
۴) یعنی اگر برویم از شهر و زحمت ببریم.  
۵) نمی‌سکندند، جدا نمی‌شوند.

«زین الزهاد»، «خدای شناس»، «عاقبت بین»، «معین الفقرا» و نیز «عالی همت»، «خیرگستر»، «نیکنام»، «پادشاه نژاد»، «خداوندزاده» یاد می‌کند. (نامه‌های صد و بیست و هشتم و چهل و ششم). در جایی دیگر، از معین الدین پروانه می‌خواهد تا به مأموران خود دستور دهد خانقاهی را که به بانویی تعلق داشته تخلیه کنند و می‌گوید:

جماعتی از متعلقان شما، بی‌خبر شما، به زاویه خواهر عزیزه زاهدۀ عابده ناسکه - ادام‌الله عصمتها - منزل ساختند و اهل خبر را تشویش و پراکندگی خاطر حاصل آمد... توقع است که اشارت فرماید تا درویشان را زحمت ندهند و آنجا منزل نسازند.  
(نامه هشتاد و دوم)

از این نامه‌ها بر می‌آید که مولانا در زنان به چشم احترام می‌نگریسته و برای آنان عزت و منزلت قایل بوده است.<sup>۶</sup>

خصوصی‌ترین نامه‌های این مجموعه نامه‌هایی است که مولانا به نزدیکان و اهل خانه خود نوشته است. از این نامه‌ها می‌توان فهمید که مولانا جلال‌الدین هم، با همه جلالت قدر و علو مرتبت، گرفتار انواع اختلافات و مشکلات خانوادگی و دل‌مشغولی‌های ناشی از آنها بوده است. نامه‌ای به فرزندان خود، بهاء‌الدین و علاء‌الدین که در دمشق زیر نظر پدر بزرگشان به تحصیل مشغول بوده‌اند، می‌نویسد و آنها را به اطاعت و تحمل اخلاق وی دعوت می‌کند (نامه شصت و چهارم). در نامه‌ای دیگر، از علاء‌الدین، که به سبب اختلاف با شمس تبریزی رنجیده است و قهر کرده و از شهر به باغی در بیرون شهر رفته، می‌خواهد که «مکروهات را به خُلق خوب و خلق محبوب خود احتمال کند و عفو کند و زود به شهر آید و نقل کند به مبارکی و شادی تا همه را یقین شود که در خاطر عزیزش تغیر و آزاری نمانده است از مخالفت‌های مخالفان» و به او می‌نویسد:

من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو  
الله، الله، زود زود، چون باز از نشیمن آشیان و چون تیر از قبضه کمان این دعوات را اجابت کند.  
(نامه هفتم)

۶) در باب مقام زن در نظر مولانا برای مطالعه بیشتر ← گولپینارلی، عبدالباقی. مولانا جلال‌الدین، زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها، ترجمه و توضیحات از توفیق ه. سبحانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۵، ص ۳۴۷-۳۵۱.

در نامه بیست و چهارم نیز خطاب به علاءالدین در همین باب می نویسد:

فرزند عزیز... از این پدر مخلص سلام و تحیت بخواند و بداند که در رنجم از آن که از خانه بیرون می خسبید... الله الله، از جهت رضای دل این پدر، ملازم خانه باشد.

و در پایان نامه می گوید:

بی زنده کش مرده زیارت کن من، بهل تا دل پدر فارغ باشد از رقعہ و اندیشه رقعہ نوشتن، عوض رقعہ به دعای خیر تو مشغول باشد.

اما در میان این نامه‌های خانوادگی سه نامه وجود دارد که از اختلاف زن و شوهری میان بهاءالدین سلطان ولد با همسرش فاطمه خاتون، دختر صلاح‌الدین زرکوب و عروس مولانا، حکایت می‌کند. از نامه پنجاه و ششم، که خطاب به فاطمه خاتون نوشته شده، معلوم می‌شود که مولانا، مخصوصاً به پاس حرمت صلاح‌الدین، چه اندازه نسبت به عروس خود مهر و محبت و شفقت داشته است. این نامه یکی از نامه‌های بسیار لطیف و پراحساس مکتوبات است. وی در آن می‌گوید:

توقع من از آن فرزند آن است که از این پدر هیچ پوشیده ندارد از هر که رنجد، تا منت دارم و در یاری به قدر امکان، ان شاء الله، تقصیر نکنم. اگر فرزند عزیز، بهاء‌الدین، در آزار شما کوشد، حقاً و تم حقاً دل از او برکنم و سلام او را جواب نگویم و به جنازه من نیاید، نخواهم و همچنین غیر او هر که باشد.

نامه ششم مکتوبات از حیث احتوا بر اسرار خانوادگی مولانا نامه‌ای استثنایی است. از این نامه به روشنی معلوم می‌شود که بهاء‌الدین سلطان ولد با همسرش، فاطمه خاتون، اختلاف و کدورت داشته است و مولانا می‌خواهد از همه توش و توان معنوی و ادبی خود استفاده کند و سلطان ولد را و او دارد تا مگر همسر خویش را آزار نکند. مولانا خطاب به فرزند می‌نویسد:

از فرط این شفقت این چند حرف مشوش نبسته شد... در وصیت جهت رعایت شاهزاده ما و روشنایی دل و دیده ما و همه عالم که امروز در حواله و حباله آن فرزند است... توقع است که... یک دم و یک نفس، نه قصد و نه سهو، حرکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نگرداند که در خاطر ایشان یک ذره تشویش بی‌وفایی و ملالت درآید. خود ایشان هیچ نگویند از پاک‌گوهری

خود... الله الله الله الله الله الله الله و، از بهر سپیدروی ابدی این پدر و از آن خود و از آن همه قبیله، خاطر ایشان را عزیز عزیز دارد.

در ادامه همین نامه، مولانا، در مقام بیان منزلت زنان و دختران نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، حدیث «فاطمة بضعة منی» را با تفصیل برای فرزند خود نقل می‌کند. اما، در همین باب، نامه هفتادم، سخت دردناک و شگفت‌انگیز و خواندنی است. از مطاوی نامه به روشنی معلوم می‌شود که مخاطب سلطان ولد است. اما، در مکتوبات، ظاهراً به جهت مراعات شأن ولد و والد، نام مخاطب را ذکر نکرده و آن را خطاب به فلان‌الدین دانسته‌اند. از این نامه می‌توان به علت اختلاف میان فرزند و عروس مولانا و سرنگرانی زایدالوصف مولانا برای فاطمه خاتون پی برد. از حدیثی که مولانا در آغاز نامه آورده به روشنی معلوم می‌شود که بهاء‌الدین مرتکب خطا بلکه گناهی شده که سخت باعث رنجش و ناراحتی پدر گردیده است. در این نامه مولانا می‌گوید:

فرزند عزیز... خالصه الله تعالی عن ایدی الشیاطین... در این مدت چیزها می‌گویند از آن فرزند که اگر در خواب دیدمی، خواب بر خود حرام کردم. اگر ممکن بودی، سفر کردم... به دست این پدر دعوتی است و دعایی است، به حق آن که قوا انفسکم و اهلکم نار... و اندر عشیرتک الاقربین، دعا خود کار من است و دعوت این است که می‌گویم یک باره و دوباره، نوح‌وار: اركب معنا ولا تکن مع الکافرین ان شاء الله نگویی ساوی الی جبل یعصمنی من الماء، زیرا لاعاصم الیوم من امر الله الامن رحم... آخر برادرت به سن از تو کوچک‌تر بود، ای دریغا او را دستوری بودی تا با تو حال خود بگفتی. الله الله، دریابد و آن حجره را ویران کند... خانه‌ای را که چو بیت الحرام نیکنام بود و انگشت‌نما بود، نزدیک است که چون کاروانسرای ضیا مشهور شود... سوگند مخور و منکر مشو و حال‌ها را بازگونه مگو... که آن منکر شدن یکی گناه دیگر است...

مکتوبات مولانا نه تنها سند معتبری برای آگاهی از احوال شخصی و خانوادگی و مناسبات شخص او با دوستان و آشنایان و ارباب قدرت و حکام و سلاطین زمانه اوست، که مرجع و مأخذ کم‌نظیری برای شناخت اوضاع و احوال اجتماعی جامعه‌ای است که

۷) از حکایتی که افلاکی در مناقب العارفين (ج ۲، ص ۳۷۵) آورده می‌توان دانست که کاروانسرای ضیا، که مولانا در این نامه بدان اشاره کرده، محله بدنام قونیه بوده است.



وی در آن زندگی می‌کرده است. با تأمل و موشکافی در مطالب این نامه‌ها می‌توان چهره قونیه رادر قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی در عالم اسلام، تصور و ترسیم کرد و به تماشای رودخانه جاری زندگی مردم نشست. قونیه‌ای که در آن صوفیان و درویشان در خانقاه‌ها و مدرسه‌ها گرد مولانا و یاران او از قبیل حسام‌الدین چلبی حلقه زده بودند و با مردم داد و ستد و خوشی‌ها و ناخوشی‌ها داشتند، و گاه کارشان بدان‌جا می‌کشید که مولانا می‌گوید اغلب خلق دشمن این طایفه‌اند از روی حسد (نامه نودوسوم). هم از این نامه‌ها معلوم می‌شود که بر سر تصدی خانقاه‌ها چه رقابت‌ها وجود داشته و چه منافعی از این راه عاید بعضی از صوفیان یا صوفی‌نمایان می‌شده است.

از آنچه گفتیم نباید این تصور پیش آید که مکتوبات مولانا یکسره سفارش و خواهش و ستایش و سرزنش است و به کلی از دانش و بینش و حقایق الهی و نکته‌های معنوی و عرفانی خالی است. هرگز چنین نیست. مولانا آن‌گاه که در زمین و در کنار زمینیان زندگی می‌کند، باز هم آسمانی است. دو عنصر متعالی عشق و ایمان، حتی در ساده‌ترین و عادی‌ترین نامه‌های او هم دیده می‌شود. در بسیاری از نامه‌ها، به محض آن که فرصتی پیدا می‌کند، زبان به پند و اندرز می‌گشاید و دست مخاطب را می‌گیرد و او را، به مدد ذهن و زبان نیرومند و هنرمند خود، به سوی باغ‌های پرگل و ریحان عالم غیب، که همانا عالم روح آدمی است، هدایت می‌کند. در این هنگام، مضمون و محتوای نامه‌های او چندان تفاوتی با فیه مافیه ندارد الا آن که شخصی بودن و صمیمانه بودن نامه‌ها آنها را برای خوانندگان جذاب‌تر از فیه مافیه می‌کند و آنچه این نامه‌ها را خواندنی و ماندنی ساخته همین است.

در این مقاله، به عمد، از اسلوب ادبی مکتوبات مولانا سخنی نگفتیم، چرا که توضیح سبک نگارش نامه‌ها و هنرمندی‌ها و هنرنمایی‌های او خود محتاج مقاله‌ای دیگر است. در اینجا، تنها به این اشاره مختصر اکتفا می‌کنیم که مکتوبات ترکیب متناسبی از نظم و نثر فارسی و عربی و مشحون از آیات و احادیث و نکته‌ها و قصه‌ها و امثال است که جای جای، به برکت ذوق بی‌نظیر مولانا، به اشعار مناسب فارسی و عربی آراسته شده و دلپذیر و دلپسند گردیده است. طعم شیرین و بوی خوش این سخنان را تنها ذائقه‌ها و شامه‌هایی می‌توانند دریابند که با فرهنگ اسلامی-ایرانی انس دائم داشته باشند.

حسن ختام این مقاله، نامه‌ای از مکتوبات است. مناسب می‌دانیم رشته سخن را به دست خود مولانا بسپاریم تا او خود بگوید که مکتوبات چیست، که گفته‌اند: وصف قد و بالای تو هرگز نتوان گفت جز این که قدا فرازی و گویم که چنین است

### نامه صد و بیست و نهم

[به یکی از سلاطین  
نامه‌ای دوستانه و حاوی نکات عرفانی]

سلام و دعا و شکر و ثنا بخوانند و آرزومندی غالب دانند و عذر قبول کنند، که اگر نه عنان اختیار به دست تقدیر آسمانی بودی به خدمت آمده شدی؛ الا کشتی‌های مرادات در میان دریا اسیر باد است و خرمن‌ها در صحرا منتظر باد.

اگر محوّل حال جهانیان نه خداست  
چرا مجاری احوال بر خلاف هواست  
بلی خداست به هر نیک و بد عنان کش خلق  
ازین سبب همه تدبیرهای خلق خطاست.

تا باد تقدیر آسمانی چگونه گرداند چنان گردد؛ که به دست ما نیست الا ناله مشتاقانه و آه محبانه. وصال و فراق به حکم ملک خلاق است و این معانی و این بند و گشاد و کون و فساد بر اغلب خلق پوشیده است. احوال خود را می‌بینند و گرداننده حال خود را نمی‌بینند. بی‌مرادی خود را می‌بینند و آن کس که ایشان را بی‌مراد می‌دارد نمی‌بینند. باری کاشکی گمانی بردندی. الا یظنّ اولئک انهم مبعوثون (هشتاد و سوم/۴). بحمدالله تعالی که بوی خوش این دانش و اثر این اعتقاد از خدمت بزرگوار عالی همّت فرشته‌اخلاق می‌آید. آن خداوند روشن دل منور جان، حلیم کریم، فخرالملوک و السلاطین - ادام الله علوه - لقبی نمی‌یابم که آن خداوند را صفت کنم که لقب‌ها را ناکس و کس، در نامه‌ها و مخاطبات، دستمال و مستعمل کرده‌اند، اگر چه به حقیقت دریا مستعمل کس نشود، چنان‌که قابل گوید:

لطف تو تنگ شکر طعنه خصمان مگس  
قیمت تنگ شکر کی شکند آن مگس؟

دست بر آن اقبالگاه قدیم و آستانه در زده است. الله الله، محکم دستگاهی است، محکم گیرد، که هرگز نخواهد آن دستگاه باطل شدن. هر که دست در آن دستگاه زد، دستش گرفتند، بالا بردند و دستگیر همه عالمش کردند. آفرین بر همّت باد و بر نظرت باد که در این عالم پر

تشویش و در این دریای بی‌فریاد، خود را به هر موج هوی و هوس نسپردی، دست در کشتی نوح زدی و محکم گرفتی؛ قوت بر قوت، توفیق بر توفیق، مدد بر مدد، رحمت بر رحمت، هر زمانت افزون باد! این دعا بر ما فریضه است در عقب هر پنج نماز، بلکه کار ما از پنج و شش گذشت.

بر مردم چشمم گذرت بایستی  
وزگردش این دل خبرت بایستی.

امید است که خبرت کنند، زیرا که طالب آن خبری. آن مطلوب هیچ طالب را محروم نگردانید - تعالی و تقدس. اگر کلمات ما فهم نشود، نام ترجمانش عشق است؛ وگر ضمیر ما معلوم نشود، غمازش چهره زرد و اشک است؛ ولیکن آن اشک را از رشک به هر دیده نمایند و آن شراب را به هر کله نیمایند.

حرام دارم با مردمان سخن گفتن  
و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم.

سخن دراز کسی گوید که آنچه مقصود اوست به زبان نتواند آوردن؛ و در کدام زبان و دهان گنجد آن سخن که در زمین و آسمان نمی‌گنجد که «ما وسعنی سمائی و لا ارضی».

وقتی عزیزی به درختی رسید، شاخ و برگ عجب دید و میوه عجب. هر که را می‌پرسید که این چه درخت است، این چه میوه‌هاست، هیچ باغبانی فهم نکرد و نام آن ندانست و جنس ل نشان نداد. گفت: اگر فهم نمی‌کنم که این چه درخت است، باری می‌دانم که تا نظرم بر این درخت افتاده است دل و جانم تازه و سبز شده است، بیا تا در سایه این درخت فرو آیم.

چه گویم و چه نویسم؟ بر دعا اقتصار کنم و دعا را نیز پایان نیست؛ زیرا دعا رحمت خواستن است؛ چون رحمت‌هاش گوناگون است، رنگارنگ، دلربا، هر لحظه آن لطف دعای نو می‌انگیزد از میان جان. دعا بی‌قرار است و دعاگویان بی‌قرارند و ان الی ربک المنتهی (پنجاه و سوم/۴۲). کسی که آوازه آن منتهای بی‌منتها شنیده باشد و در جان او نشسته چون نگین در میان انگشتی، هم‌چون آن خداوند باشد پرسیان و جویان و نثارکنان - ضاعف الله التوفیق انه کریم مجیب. باقی را ضمیر روشن پادشاهانه او نانوشته بخواند. الرحمن علم القرآن (پنجاه و پنجم/۱-۲).

سفر مبارک باد و بازگشتن از سفر مبارک‌تر و نافع‌تر، مرادهای بسیار و کام‌های دل میسر، و آنچه امید دارید حاصل، بی‌منت خلق، از فضل حق، و آنچه امید ندارید و در خاطر شما نمی‌گذرد و آن را چشمی ندیده است و گوشی نشنیده است و وهم و فهم هیچ آفریده‌ای بدان‌جا نرسیده است.

قلم این جا رسید سر بشکست  
مرغ این جا رسید پر بشکست.

«تا با تو فتاد آشنایی ما را»، آشنایی‌های دیگران در نظر ما حقیر شده است؛ و تا لطف و وفای شما دیدیم، لطف‌ها و وفاهای دوستان دیگر کاسد شد؛ تا اعتقاد شما و یقین شما نور داد، اعتقادهای دیگران هوس و بازیچه نمود. آن فضیلت که خدای بخشید، بشارت شما را که تمام خواهد کرد و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدراً (شصت و پنجم / ۳-۴).

مشرّفه‌های عزیز رسید و خوانده شد و شکرها گفته شد و به جای هیکل و تعویذ آمد. اگر چه پیش از آن نامه‌های نانوخته می‌رسید و منزل به منزل از احوال مبارک شما پیغام می‌آورد، که «من القلب الی القلب روزنه». حق تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف، انه کریم لطیف، ملاقات لا ینقطع ابدالآبدین کرم‌هاش - تبارک و تعالی.

